



(imageless edition)

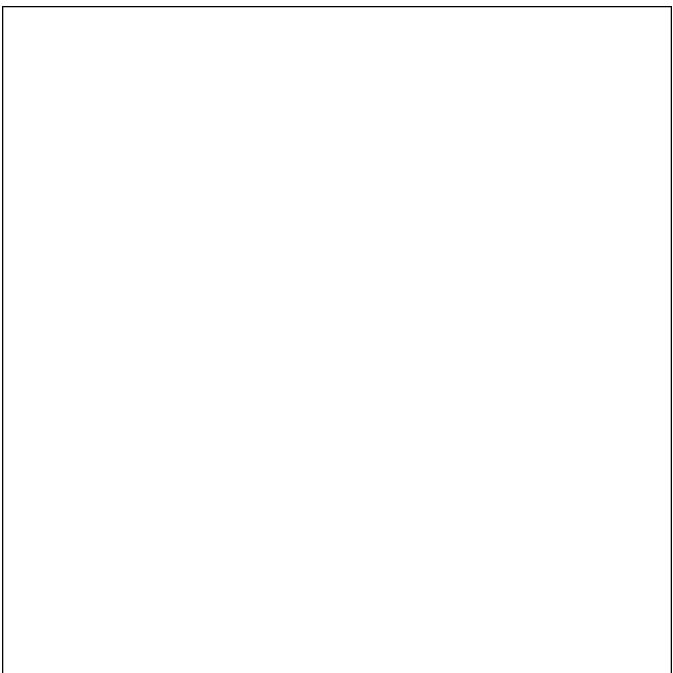
|| Level 2

😊 Persian

📄 Marzieh Mohammadian Haghighi

👤 Wiehan de Jager

✎ Southern African Folktales



کتابخانه ملی



Storybooks Canada

storybookscanada.ca

کتابخانه ملی

Written by: Southern African Folktales

Illustrated by: Wiehan de Jager

Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi

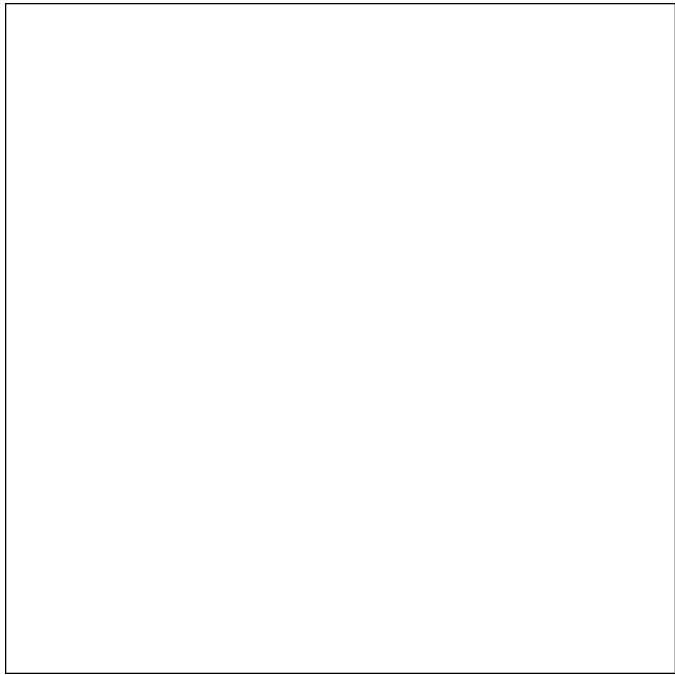
This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons

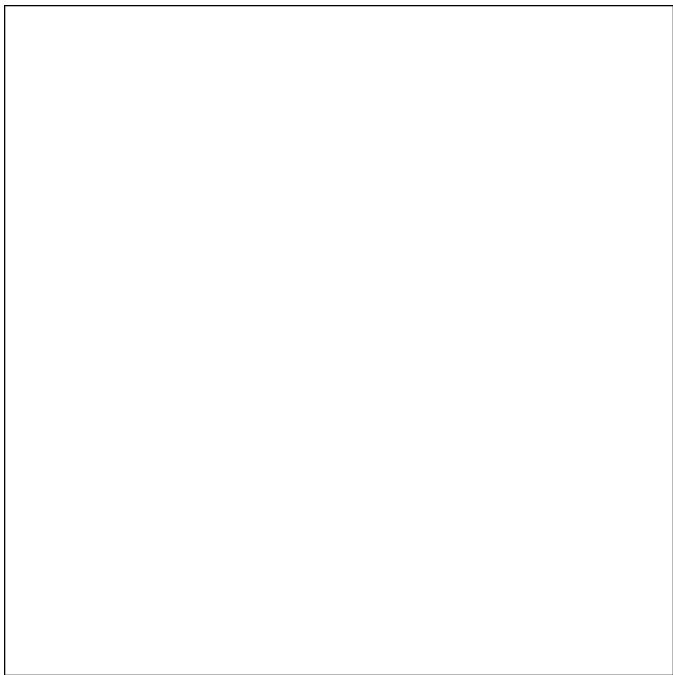
[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

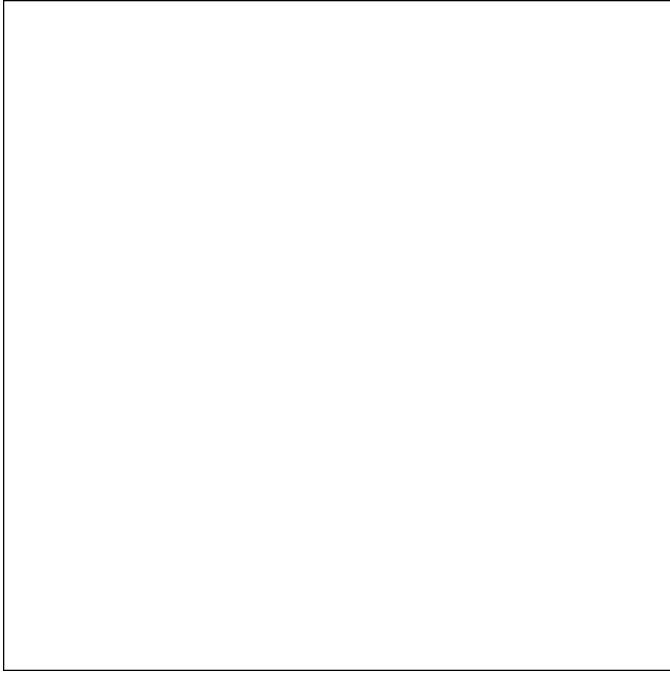
<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



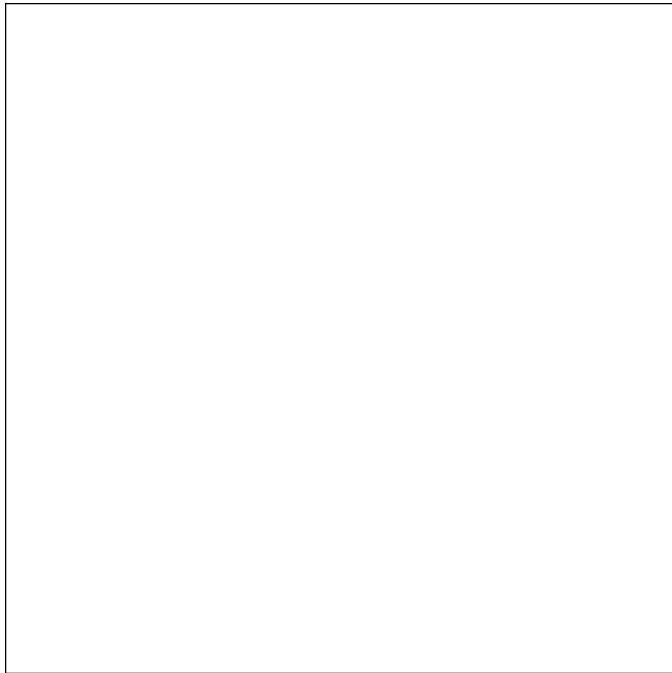
روزی روزگاری خانوایه ای بودند که شاد زندگی
می کردند.

آنها هتجوقفت نا هم نجنگند. آنها درخانه و زمين
هاي كشاورزي به پدر و مادرشان كمك كرنند.

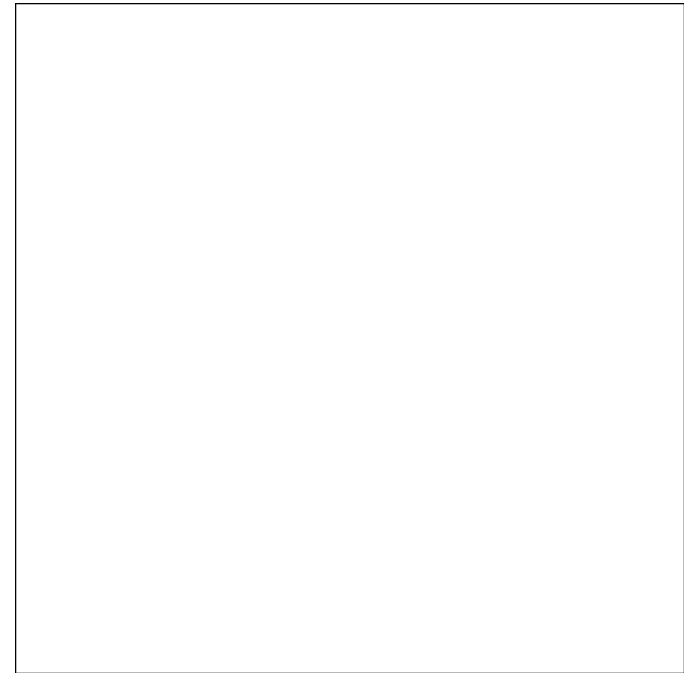




ولی آنها اجازه ی نزدیک شدن به آتش را نداشتند.

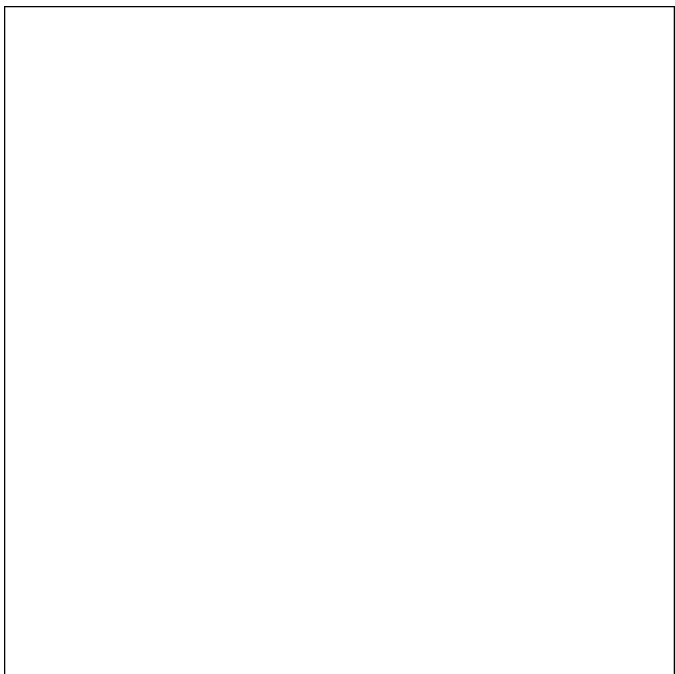


أما پکی از پسرها آرزو داشت که در زیر نور آفتاب
بیرون برود.

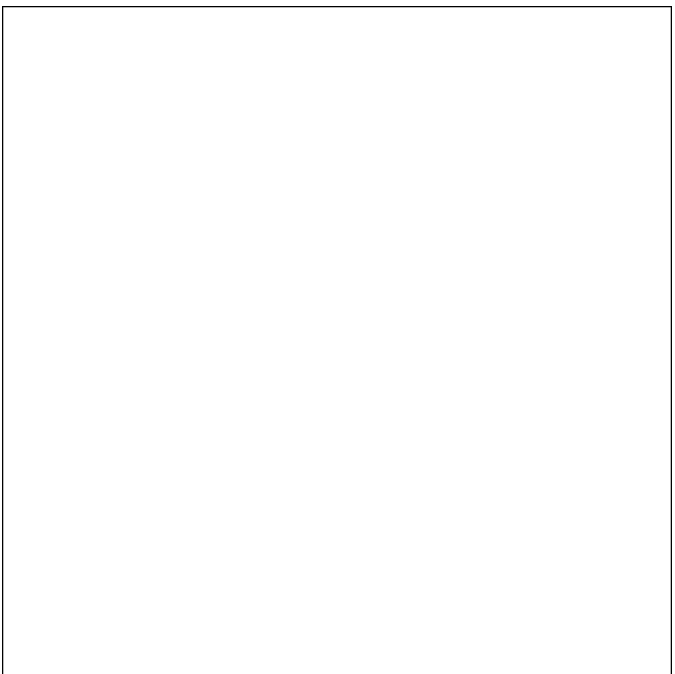


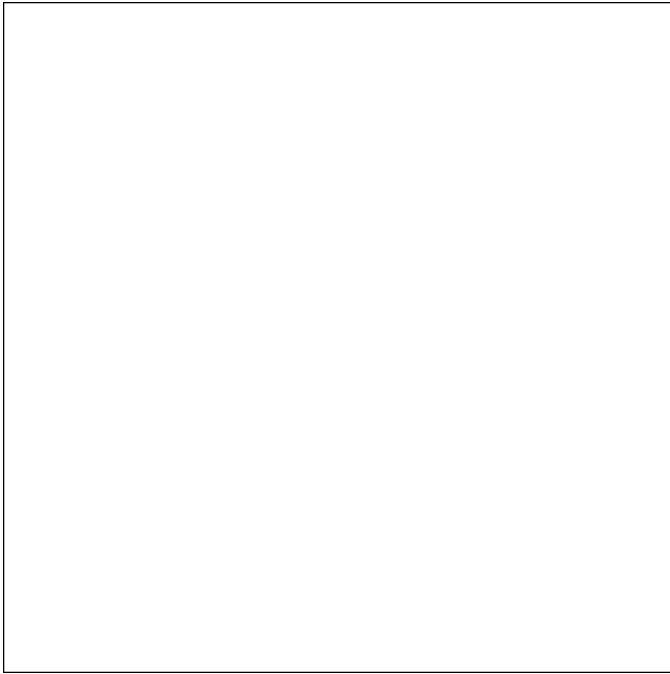
آنها برادرشان را که به شکل پرنده در آمده بود را
بالای یک کوه بلند بردند.

ولی نچه ها یک همیشه کشیدند. آنها کلاه ی نوب
 پشه را به شکل یک پرنده در آورند.

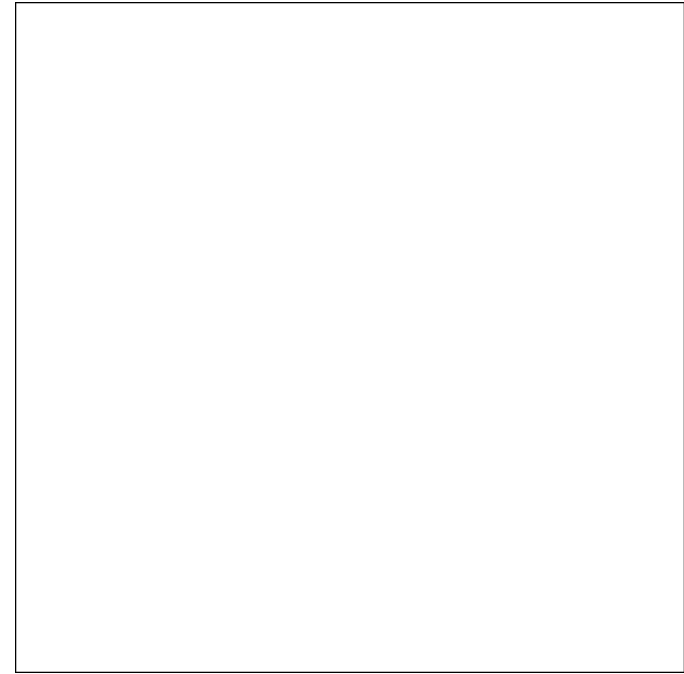


برای هر تاشی یک روز، دیگر توانست طاقت بیازد. برادرهایش
 به او هشدار دادند که بیرون نروند.





أما دیگر خیلی دیر شده بود! او در اثر آفتابِ
سوزان نوب شد.



بچه های مومی خیلی ناراحت شدند که دیدند
برادرشان در جلوی چشمشان نوب شد.